پیشخوان

نظری و گذری بر «یادنامه جلال آل‌احمد»

یک جلد از چهارگانه

شاهد توحیدی

در پنج دهه گذشته برای زنده‌یاد جلال آل‌احمد، یادمان‌هایی متنوع انتشار یافته است. بخشی از این تجلیل‌نامه، «به کوشش علی دهباشی» به چاپ رسیده که اثری که هم‌اینک از آن سخن می‌رود، یکی از آنهاست. کوشش‌گر در دیباچه این یادنامه ادعا کرده این مجلد، اولین جلد از یک مجموعه چهارجلدی است که ظاهراً وی امکان انتشار سه جلد بعدی را در سال‌های بعد نیافته است. وی در مقدمه می‌نویسد: «نزدیک به سه دهه از خاموشی جلال آل‌احمد نویسنده و روشنفکر مبرز ما می‌گذرد. با گذشت هر چه بیشتر زمان حضور اندیشه‌های وی در عرصه فکر و نقد مسائل اجتماعی به‌ویژه رابطه ما با غرب، روشنفکران و وظایف آن، آزادی قلم و... بیشتر و بحث‌انگیزتر مطرح می‌شود. از فردای تشکیل جمهوری اسلامی که تحقق برخی از نظریه‌های آل‌احمد به نوعی در برداشت جنبه سیاسی و اجتماعی دکترین وی مورد توجه قرار گرفت شاید بتوان گفت که جنبه ادبی شخصیت و آثار وی در حاشیه قرار گرفت. حضور جلال آل‌احمد در جریانات روشنفکری دهه‌های ۳۰ و ۴۰ نمودار شرف و حیثیت جامعه روشنفکران بود؛ مردی که تمامی حجم درد و عظمت رهبری روشنفکران زمان خویش را بر دوش کشید و در ۴۶ سالگی دیگر تاب نیاورد و خاموش گشت.

۴۶ سال زندگی کرد و در این میان نزدیک به ۳۰ سال نوشت و حدود ۵۰ اثر از خود باقی گذاشت. این بخشی از کارنامه زندگی جلال است. جلال آل‌احمد روشنفکری بود که حتی مخالفانش در وطن‌پرستی و عشق او به فرهنگ ملی ایران تردید ندارند. نوشتن برای او عبادت بود. زبان و قلبش صریح بود و صراحتی که در کمتر کسی می‌توان

جلال آل‌احمد

سراغ گرفت. زنده‌یاد جلال آل‌احمد با عشق به حقیقت زیست. زندگی ادبی و اجتماعی‌اش سراسر است از این شفتگی به‌حق و تا آخر عمر خویش اینچنین زیست. آثار جلال آل‌احمد و زندگی پرفراز و نشیبش آنچنان گسترده و گوناگونند که پرداختن به تمامی جنبه‌ها، در حوصله این صفحات نمی‌گنجد».

دهباشی در بخشی دیگر از این دیباچه درباره پیشینه تلاش خود برای جمع‌آوری این یادنامه می‌نویسد: «تنظیم و تدوین یادنامه جلال آل‌احمد را از شهریور ۱۳۵۶ آغاز کردم. در این کار پژوهشی آنچه برای راقم این سطور اهمیت داشت، گردآوری مجموعه آرا و عقاید منتشر شده و نشده درباره وی بود. حضور فعال و پویای آل‌احمد در صحنه‌های سیاسی- ادبی، به قضاوت‌های گوناگون منجر شده است و هر کس در زمانی و از موضعی، با لحنی خاص خویش از جلال یاد کرده است.

یادنامه حاضر که جلد اول از مجموعه چهار جلدی است حاوی بخشی از مقالات درباره زندگی و آثار آل‌احمد است. مجلدات دوم و سوم صرفاً اختصاص دارد به مقالات و مصاحبه‌هایی که برای اولین بار درباره آل‌احمد چاپ می‌شود و جلد چهارم اختصاص دارد به ترجمه مقالات نویسندگان و متفکرانی که به زبان‌های دیگر درباره آل‌احمد نوشته‌اند که کار ترجمه مقالات از زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی پایان یافته و هشت مقاله از زبان روسی در دست ترجمه است».

درصدر این اثر، زندگینامه خودنوشت جلال که وی آن را برای ناشر آلمانی آثار خویش نگاشته نیز آمده است. او در بخشی از این بیوگرافی آورده است: «در خانواده‌ای روحانی (مسلمان- شیعه) برآمده‌ام. پدر و برادر بزرگ و یکی از شوهرخواهرهایم در مسند روحانیت مردند و حالا برادرزاده‌ای و یک شوهرخواهر دیگر روحانی‌اند و این تازه اول عشق است که الباقی خانواده همه مذهبی‌اند، با تک و توک استثنایی. برگردان این محیط مذهبی را در «دید و بازدید» می‌شود دید و در «سه تار» و گله به گله در پرت و پلاهای دیگر...».

اشرف پهلوی در حاشیه یکی از دیدارهای خارجی

اشرف پس از ۲۸ مرداد و بازگشت به ایران از باندبازی سیاسی دست نکشید و از تدارک نیروی منسجم برای روز مناسب و ورود به سیاست غافل نماند. بنابراین هر آن که را شاه از خود می‌راند، اشرف به خود راه می‌داد. به زودی اطراف او از وزرا و نمایندگانی پر شد که از چشم شاه افتاده بودند اما چون تا اگر درمان و مداوای نازایی ثریا توسط متخصصین دنیا، راه به جایی نبرد، تاج و تخت خاندان پهلوی بر زمین نماند و علیرضا به عنوان ولیعهد معرفی شود.

اشرف پهلوی و جنون قدرت‌طلبی پس از مرداد ۱۳۳۲

پول، آری - ایران، نه!

احمدرضا صدری

اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقشی نمایان ایفا کرد. او اندکی پس از برادرش به ایران بازگشت در حالی که جنون قدرت‌طلبی از وی انسانی دیگر ساخته بود. اشرف پس از قدرت‌یابی دوباره پهلوی‌ها ترجیح داد بیشتر عرصه‌های پول‌آور و محمل قاچاق را برای فعالیت خویش انتخاب کند، چیزی که شاه هم از آن راضی بود و تا پیروزی انقلاب اسلامی نیز تداوم یافت. مقالی که پیش رو دارید، ابعاد این مقوله را بسط داده است.

در پی پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اشرف پهلوی، ایران را آن گونه که می‌خواست، یافت. دیگر دلیلی نداشت که او نتواند به ایران بیاید و کاخ‌نشینی را پی گیرد اما برخلاف تصورش، سرنگونی مصدق، مرزهای ایران را به روی او باز نکرد. دربار از او خواست همچنان به دور از ایران- اگر نه به تبعید- بماند و گام سفر به ایران برندارد.

«بخت‌آزمایی» در اقتصاد

دوری از ایران، اگر چه تاوان قدرت‌جویی و میدان‌داری بی‌مرز او در سال‌های گذشته بود، اما تصمیمی بود که دربار گرفت، تا هم از مداخله او در امور سیاسی که همه و حتی شاه را به ستوه آورده بود، جلوگیری شود و هم حساسیت جامعه برانگیخته نشود. تجدید خاطره سال‌های مداخله‌گری او در سیاست، بی‌تردید مردم و مطبوعات را خشمگین می‌کرد. به همین دلیل، حسین علا، وزیر دربار، از شاه خواست به اشرف اجازه ورود ندهد. اما اشرف این بهانه دربار را بی‌بها نپذیرفت. او دیگر حاضر نبود برای اقامت در اروپا، از کیسه خود خرج کند، بلکه از دولت باج طلبید؛ امری که دولت از آن دریغ نکرد و مبلغی قابل توجه به او بخشید. در ماه‌های واپسین تبعید اشرف، اطرافیانش توانستند کاخ او را که حدود دو سال در معرض فروش بود به دولت بفروشند. این کاخ به مقر نخست‌وزیری ایران تبدیل شد. پس از این همه، اشرف سرانجام در حالی که چندی از سال ۱۳۳۳ می‌گذشت، توانست راهی ایران شود. اما بازگشت او، هیچ‌گاه به معنی بازپس‌گیری قدرت سال‌های پیشین نبود. شاه در این روزها مفهوم فرمان مصدق برای تبعید اشرف را آسان‌تر درک می‌کرد. او دریافت که دخالت اشرف در مسائل کشور، نتیجه‌ای جز نارضایتی مردم و به‌هم ریخته شدن معادلات سیاسی در پی نخواهد داشت. وانگهی، عدم مداخله اشرف می‌توانست شاه را در کنترل امور و زیر نظر قرار دادن مسائل داخلی کمک کند؛ هر چند اشرف از منافع بسیاری محروم می‌شد. از این رو، اشرف از قدرت و حاکمیت پس از کودتای ۲۸ مرداد به میزانی که توقع داشت، سهم نبرد و بیشتر به امور اجتماعی سرگرم شد. بار دیگر به سوی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی رفت و به کار پرسود «بخت‌آزمایی» رو آورد.

یک طلاق بی سروصدا

هنگامی که اشرف از ایران خارج شد، دیگر آن زن شوریده‌حالی نبود که چهره گندم‌گون احمد شفیق او را بی‌قرار کرده و در قلب او آتشی سوزناک برپا کرده بود. در آن سال از ازدواج او با احمد حدود شش سال می‌گذشت و یک دختر و یک پسر حاصل این وصلت بود اما با این همه، رابطه این دو از هم گسسته شد. اشرف دیگر بهانه‌ای برای شیفتگی و علاقه در شفیق نمی‌یافت. شفیق نیز احساسی بهتر از این نداشت. او هم دیگر در چهره اشرف، نشانی از آن زن دلربا نمی‌دید که سال‌ها پیش در مصر، آتشی در جان او افکند و او را از قاهره تا تهران به دنبال خود کشاند. هر دو به زودی، راهی برای جبران پیدا کرده بودند. احمد زنان دیگری یافت که بتواند آنها را بر اشرف ترجیح دهد و به دور از چشمان اشرف لحظه‌های خوشی را با آنها تجربه کند اما راز او توسط همسر یکی از معشوقه‌هایش نزد اشرف برملا شد. اشرف نیز از بی‌وفایی همسرش غمناک نشد و تنها چاره را تأسف ندید. او هم به تلافی اندیشه کرد و مردانی را یافت که می‌توانستند جای شفیق را پر کنند. ایجاد چنین روابطی با دیگران، روابط میان این دو را تیره کرد. وقتی اشرف در فرانسه به سر می‌برد و فرزندان او در «زوریخ» بودند، هیچ‌گاه قلب احمد شفیق به نگرانی برای آنها نتپید و ملاقاتش با اشرف از سه بار تجاوز نکرد. همین گونه، اشرف هم در فرانسه رسم وفاداری به او را بجا نیاورد و وقتی که به ایران بازگشت در اولین ملاقات خود با شفیق، آخرین حرف‌هایش «طلاق» را به میان کشید. این پیشنهاد اشرف به آسانی مورد پذیرش شفیق قرار گرفت اما تنها یک بهانه انجام آن را به تأخیر انداخت: «بچه‌ها کم‌سن و سالند» و باید بزرگ‌تر شوند تا این طلاق، چندان به آنها لطمه نزند. بدین ترتیب از روز طلاق تا انجام آن شش سال طول کشید و در این مدت، اشرف عملاً خود را زنی بی‌شوهر می‌دانست در حالی که هنوز همسر شفیق بود. او به دور از چشم همه با مهدی بوشهری که به ایران برگشته بود، ملاقات و خاطرات شیرین پاریس را با او مرور می‌کرد. او قبل از طلاق و جدایی از شفیق، با مهدی برای ازدواج به توافق رسید اما باید تا زمان طلاق منتظر می‌ماند. در این ایام، اشرف دو حادثه متفاوت را به انتظار نشسته بود که به گذر زمان نیاز داشت؛ طلاق از شفیق در آینده‌ای نزدیک و ازدواج با بوشهری در روزهای نه چندان دور!

چالشی با نام «تعامل با همسر سوم»

در ایام انتظار اشرف برای طلاق و با گذشت روزهای نسبتاً زیاد از واقعه کودتای ۲۸ مرداد، شاه تخت خود را محکم دید و با ثبات دوباره تاج و تخت، این فرصت را یافت که به ولیعهد و جانشین خود فکر کند و چشم‌انتظار به آمدن پسری بدوزد که ثریا از زادن آن تاکنون ناتوان و ناامید مانده بود. با این حال هم شاه، و هم ثریا به وجود علیرضا، برادر کوچک‌تر شاه، دل‌خوش کرده بودند تا اگر درمان و مداوای نازایی ثریا توسط متخصصین دنیا، راه به جایی نبرد، تاج و تخت خاندان پهلوی بر زمین نماند و علیرضا به عنوان ولیعهد معرفی شود.

چنین تصمیمی می‌توانست ثریا را به ماندن در دربار ایران به عنوان «ملکه» همچنان دلگرم نگه دارد و شاه را از نگرانی برهاند اما دیری نپایید که این امید به یأس تبدیل شد. درست در سی‌وششمین سال تولد شاه و اشرف که همه در شب جشن تولد، منتظر رسیدن علیرضا بودند، او در اثر سقوط هواپیمای شخصی‌اش در شمال، با مرگ دست و پنجه نرم کرد و هرگز به این جشن تولد نرسید. این سانحه به مفهوم پایان زندگانی مشترک شاه و ثریا بود. ثریا از آن روز به بعد دیگر انگیزه‌ای نداشت که در لباس «ملکه» ایران، در امور عام‌المنفعه خودنمایی کند و همچون مادری مهربان به یتیم‌خانه‌ها سر بزند و چون ندیمه‌ای دردآشنا به سرای سالمندان سرکشی کند. دو سال بعد، ثریا در ۲۴ بهمن ۱۳۳۶ تهران را ترک کرد تا یک ماه بعد رسماً خبر جدایی خود را با صدای شاه از رادیو بشنود: «ملت عزیز ایران! با اندوه فراوان [صدای گریه] جدایی با همسرم را [صدای گریه] چون که نتوانستم فرزندی بیاورم، به شما اعلام می‌دارم زیرا که موظف هستم پسری را به شما تقدیم دارم و...».

دو سال پس از طلاق ثریا، تکاپوی تکراری یافتن همسری مناسب برای شاه به نتیجه رسید. فرح دیبا سومین زنی خواهد بود که لباس ملکه ایران را به تن می‌کرد. مراسم عروسی شاه با فرح، برخلاف دو ازدواج پیشین شاه، چندان پرتجمل و پرهیاهو نبود. در ۳۰ آذر ۱۳۳۸ در کاخ گلستان، در حضور ۴۰۰ نفر مهمان، شاه در ۴۰ سالگی رخت دامادی پوشید تا مراسمی تکراری را برای سومین بار اجرا کند! فرح که تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در مدارس خصوصی تهران پشت سر گذاشته بود، برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد و در مدرسه تخصصی معماری به تحصیل پرداخت. او زمانی که با شاه ازدواج کرد، ۲۱ سال داشت. فرح نیز همچون ثریا، ویژگی‌هایی داشت که رقابت با او را برای اشرف سخت می‌کرد. او علاقه فراوان به هنر داشت و در طراحی و معماری کاخ‌های جدید شاه از خود خلاقیت و استعداد نشان داد. همین گونه «جشن هنر شیراز» را در تخت‌جمشید راه‌اندازی کرد. کاخ او کانون توجه تحصیلکردگان و روشنفکرانی شده بود که پیرامون دربار، نامی و نانی جست‌وجو می‌کردند. بنابراین تحصیلات دانشگاهی و ذوق و هنر و ظرافت وی در برخورد با جامعه، امتیازهایی را برای او ایجاد کرد که اشرف با آنها بیگانه بود!

مهدی، دامادی ملایم و بی‌توقع

پس از سپری شدن ایام توافق اشرف با شفیق برای طلاق، دیگر زمان برای جدایی و طلاق مناسب بود. تقدیر این دو فرزند رضاشاه، اشرف و محمدرضا، چنان بود که هر دو طلاق و سه ازدواج را تجربه کنند اما طلاق گرفتن اشرف از شفیق، کار چندان ساده‌ای نبود. آیا شاه به آسانی اجازه طلاق را خواهد داد؟ به‌خصوص آنکه این دومین باری است که این دختر رضاشاه از همسرش جدا می‌شد. با این همه، اشرف هنوز روی برادر خود آن‌قدر نفوذ داشت که بتواند او را به این طلاق راضی کند؛ به ویژه آنکه شاه هیچ‌گاه نخواسته است او را بیازارد. به هر طریق، شاه اجازه این طلاق را به سختی صادر کرد و اشرف به آسانی، رخت خود را از خانه شویی که از او دل کنده بود، بربست و راه خانه مهدی بوشهری را که به او دل سرده بود، پیش گرفت تا دگرباره، روزهای شیرین اقامت در پاریس و همراهی با بوشهری را زنده کند و حال که حدود ۴۰ سال از سنش می‌گذرد، با وجود سه فرزند، با لباس سپید عروس، خانه سومین داماد را تجربه کند. او در ابتدای زندگانی خود با بوشهری، همچون زندگانی با شفیق، احساس رضایت می‌کرد: «مهدی با آن شیوه ملایم و بی‌توقع خود تقریباً از نخستین روز دیدارمان، بخش مهم زندگی من بوده است... و با قبول همه خوبی‌ها و بدی‌های من

مطمئناً زنان ایرانی نمی‌توانستند کسی را که داستان عشق‌بازی‌های فراوان او دهان به دهان می‌چرخید، به عنوان طلایه‌دار اصلاح حقوق خود باور کنند. در ایامی که او به این موضوعات می‌اندیشید و شعار جذاب احیای حقوق زنان را سر می‌داد، همه به یاد داشتند که او در حالی که همسر قانونی احمد شفیق و مادر سه فرزند بود، به رسم دخترانی سبک‌سر دست در دست مهدی بوشهری گذاشته بود

چنان بخشنده و گرم بود که از پنجره چشمانش می‌توانستم خودم را به گونه‌ای دیگر ببینم...».[1]

اما این رضایت پابرجا نبود و یک سال پس از ازدواج، شعله‌های آتش عشق اشرف نسبت به او فرونشست و نسبت به او علناً ابراز بیزاری کرد. بوشهری نیز دیگر به او توجهی نداشت. از این رو به پاریس رفت و در شرکت «ایران‌ایر» سرگرم کسب و تجارت خود شد و هر ماه دو یا سه روز بیشتر در تهران نمی‌ماند.

در جست‌وجوی قدرت

اشرف پس از بازگشت به ایران از باندبازی سیاسی دست نکشید و از تدارک نیروی منسجم برای روز مناسب و ورود به سیاست غافل نماند. بنابراین هر آن که را شاه از خود می‌راند، اشرف به خود راه می‌داد. به زودی اطراف او از وزرا و نمایندگانی پر شد که از چشم شاه افتاده بودند اما چون گذشته موفق نشد از این مهره‌ها آن گونه که می‌خواهد استفاده کند. هر چند اشخاصی همچون اقبال از باند وی، بعداً به صدارت دست یافتند. به هر حال، فعالیتی که می‌توانست اشرف را تا حدی به خود مشغول کند تا چندان در حسرت سیاست نسوزد، پرداختن به امور اجتماعی زنان بود. از این رو شعار «احیای حقوق زنان» و آنچه که او «زدودن بندهای سنت و آداب خرافی» از پای زنان می‌دانست، می‌توانست توجه نیمی از جمعیت کشور را به او معطوف کند و محبوبیتی تازه به دنبال داشته باشد. او به این انگیزه و به اندیشه «اجتماعی کردن زنان»، دست به اموری زد که اگر مداخله حقوقدانان و جامعه‌شناسان را در پی نداشت به تزلزل خانواده‌ها منجر می‌شد. او در این کار چنان تند پیش رفت و به حدی افراط کرد که گویا با آداب و سنن جامعه‌ای سنتی به کلی ناآشناست و جامعه شرقی ایران را نمی‌شناسد و هم به گونه‌ای برخورد کرد که گویا با مردمی روبه‌روست که پایبند هیچ مذهب و آیینی نیستند.

در اولین گام به سوی قوانین طلاق رفت. قانون مدنی به مرد اجازه می‌داد که «هر وقت بخواهد می‌تواند زنش را طلاق دهد». با این حال مواردی را هم پیش‌بینی کرده بود که زن می‌توانست تقاضای طلاق کند. بنابراین، چنین حکم قانونی بهانه مناسبی به دست اشرف داد که او به تکاپو بیفتد تا اختیارات مرد را در طلاق محدود کند و در این راه تا بیراهه پیش رفت. اگرچه حقوقدانان در این مورد، قانون مدنی را قابل اصطلاح می‌دانستند اما تا این اندازه افراط را هم مناسب نمی‌دیدند. طرح تغییر قوانین مربوط به طلاق، تنها یک گام بود. اشرف به درستی می‌دانست که مقررات قانون مدنی که حاصل هم‌اندیشی فقها و حقوقدانان است، آسان و ساده قابل دست‌یازی نیست که به تحول آن فکر کند. علاوه بر آن، برخی قوانین مانند مقررات مربوط به ارث، برگرفته از احکام منصوص قرآنی است و اندیشه تغییر و دست بردن در آن به مفهوم در افتادن با فقها و اندیشمندان اسلامی است که مطمئناً در برابر هتک حرمت احکام الهی، به خشم خواهند آمد. به همین جهت سعی کرد که به طور خزنده به این امور بپردازد و گام به گام پیش رود.

او همچنین در قوانین مربوط به گذرنامه، سعی کرد که تغییرهایی را ایجاد کند. به حکم قانون گذرنامه، صدور گذرنامه برای زنان شوهردار در صورتی ممکن است که همسرشان، رسماً موافقت خود را اعلام کند. اشرف چنین شرطی را منافی حقوق زنان می‌دانست و درصدد حذف آن برآمد اما در این کار هیچ گاه به این مسئله فکر نکرد که بلافاصله پس از حذف این شرط، ممکن است کشور با موجی از زنان فراری روبه‌رو شود که راهی آن سوی مرزهای ایران می‌شدند. پس از آن، به فکر تغییر احکام قانونی درباره اشتغال زنان پرداخت. مهم‌تر از همه این امور، اشرف در پی توجیهی برای تغییر قوانین ارث برآمد. او به این مسئله اعتراض داشت که چرا زنان باید سهمی کمتر از مردان در ارث داشته باشند. قانون مدنی در امور ارث، کاملاً از «فقه» اقتباس شده است. حتی آیاتی از قرآن، به صراحت، احکام مربوط به ارث را تبیین کرده‌اند. از این رو اشرف می‌دانست که او نمی‌تواند به راحتی سخن از این تغییرها به میان آورد؛ بنابراین، بحث ارث را به آینده موکول کرد و دیگر هیچ گاه مطرح نشد.

احیای حقوق زنان و اصلاح قوانین خانواده و مسائل مربوط به زنان اگرچه مسئله‌ای قابل تأمل است اما طرح آن توسط اشرف پذیرفته نبود. بنابراین هر چند پاره‌ای از حقوق زنان، در سیطره سنت‌های گاه غلط، نادیده گرفته شده و سنت‌شکنی در این امور چندان بیجا نیست اما کاری نبود که اشرف بتواند متولی آن باشد. او نه پایبند مسائل اخلاقی بود و نه به امور شرعی توجه داشت و همچنین حرمت سنت‌های ایرانی را هم حفظ نمی‌کرد. پس چگونه می‌توانست همچون یک مصلح اجتماعی، قهرمان احیای برخی از حقوق زنان شود که توجه به امور اخلاقی و حفظ حریم شرعی با جزئی‌ترین مسائل زندگی آنها عجین و توأم شده است؟

در ژستی غیرقابل باور

مطمئناً زنان ایرانی نمی‌توانستند کسی را که داستان عشق‌بازی‌های فراوان او دهان به دهان می‌چرخید، به عنوان طلایه‌دار اصلاح حقوق خود باور کنند. در ایامی که او به این موضوعات می‌اندیشید و شعار جذاب احیای حقوق زنان را سر می‌داد، همه به یاد داشتند که او در حالی که همسر قانونی احمد شفیق و مادر سه فرزند بود، به رسم دخترانی سبک‌سر دست در دست مهدی بوشهری گذاشته بود و به جدایی از شوهر خود و ازدواج با مهدی دل خوش کرده بود: «به مهدی توضیح دادم که ناگزیر برای ازدواج اقلاً باید چند سالی صبر کنیم و او که مردی استثنایی و فهمیده است، قبول کرد. از آنجا که محیط تهران پاریس نبود، در ضیافت‌های بزرگ و دیدارهای جمعی خانوادگی که شوهرم حضور نداشت، همدیگر را خیلی با احتیاط و دزدکی می‌دیدیم و با هم حرف می‌زدیم... حال که پای مردی پیش آمده بود که به راستی به او علاقه‌مند بودم، احساس می‌کردم باید محتاط و مواظب باشم...».[2]

چنین رفتاری با هیچ فطرت سلیمی سازگار نیست و زنان ایرانی که از هوسرانی‌های اشرف بی‌اطلاع نبودند هیچ‌گاه این اشعار را از او نپذیرفتند. با این همه، اشرف با این گونه فعالیت‌های خود، «سازمان زنان ایران» را ایجاد کرد و با سازمان‌های مشابه بین‌المللی و یا سازمان‌های این‌چنینی در دیگر کشورها ارتباط برقرار کرد. این چنین ارتباطی می‌توانست به اشرف کمک کند که خود را به عنوان چهره بین‌المللی در راه دفاع از حقوق و آزادی زنان مطرح کند اما آنچه او آن را به آزادی تعبیر می‌کرد با آنچه که زنان آزاده به دنبال آن بودند کاملاً متفاوت بود. او از آزادی، جز رها بودن از هر قید و سنت و قانون، مفهوم دیگری در ذهن نداشت. اشرف عملاً از خود چهره‌ای شایسته و آبرومند در راه دفاع از آزادی ارائه نداد. بنابراین هیچ‌کس نمی‌توانست او را در زمره زنانی قرار دهد که در پی رهایی زنان از قید و بند جهل و بیسوادی و فقر و باورها و سنت‌های غلط از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و حبس و حقارت‌های فراوانی را تحمل کردند و تلاش‌هایی مؤثر صورت دادند که شاید بسیاری از زنان دنیا از آن بی‌خبرند؛ زنان بی‌ادعایی که بهایی گزاف برای آزادی پرداخته بودند.

***پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ «جوان» موجود است.**

اشرف پهلوی پس از ۲۸ مرداد به دور از چشم همه با مهدی بوشهری - که به ایران برگشته بود - ملاقات و خاطرات شیرین پاریس را با او مرور می‌کرد. او قبل از طلاق و جدایی از شفیق، با مهدی برای ازدواج به توافق رسید. در این ایام، اشرف دو حادثه متفاوت را به انتظار نشسته بود؛ طلاق از شفیق در آینده‌ای نزدیک و ازدواج با بوشهری در روزهای نه چندان دور!

اشرف پهلوی در مراسم ازدواج با مهدی بوشهری